دو فصلنامه علمی تخصصی
اندیشه‌های قرآنی متفکران معاصر
سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۵

روش‌شناسی هرمنوتیکی موریس بوکای در تفسیر علمی قرآن کریم؛ باتکیه بر کتاب «مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم»

معصومه آبانگاه ازگمی،[۱] نرجس دورافکن[۲]

چکیده

مسئله اصلی پژوهش اینکه موریس بوکای با نگارش کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، جریانی نوین در گفتمان اعجاز علمی قرآن ایجاد کرد که تأثیر شگرفی بر مطالعات تطبیقی دین و علم گذارد. بااین‌حال، رویکرد وی علی‌رغم جذابیت‌های اولیه، از منظر روش‌شناختی و معرفت‌شناختی با چالش‌های جدی روبه‌روست. پژوهش حاضر باهدف آسیب‌شناسی روش بوکای در تفسیر علمی، به تحلیل مبانی و نتایج هرمنوتیکی دیدگاه‌های وی می‌پردازد. **روش** تحقیق در این مقاله، توصیفی ـ تحلیلی با رویکرد انتقادی است. **یافته‌های** پژوهش نشان می‌دهد که نخستین آسیب بنیادین در روش بوکای، سیطره علم‌گرایی افراطی و جایگزینی علم تجربی (به مثابه معرفتی ابطال‌پذیر و متغیر) به‌جای عقل در سنجش اصالت وحی است؛ امری که متن جاودان قرآن را در معرض تزلزل نظریه‌های علمی قرار می‌دهد. در سطح هرمنوتیکی نیز وی با نادیده گرفتن اصول کلیدی همچون «سیاق کلامی»، «فضای نزول» و «نظام معنایی درون‌قرآنی»، به تطبیق‌گرایی شتاب‌زده و نوعی تفسیر به رأی مدرن دچار شده است. همچنین استفاده از استانداردهای دوگانه در مواجهه با عهدین و قرآن، از وجاهت روش‌شناختی او در مطالعات تطبیقی می‌کاهد. درنهایت، مقاله **نتیجه** می‌گیرد که برای صیانت از قداست و ثبات متن وحی، علم تجربی تنها باید در نقش «معاونت تفسیری» عمل کند و نباید به‌عنوان معیار غایی صدق و کذب آیات الهی انگاشته شود.

واژگان کلیدی: موریس بوکای، تفسیر علمی، اعجاز علمی قرآن، هرمنوتیک، علم‌گرایی، تطبیق‌گرایی.

---

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده‌مسئول)؛ m.abangah@khu.ac.ir.
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات قرآن و حدیث، گرایش معارف قرآنی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران؛ narjes.doorafkan@khu.ac.ir.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۱۸.

۱. مقدمه

رابطهٔ علم و دین، به‌ویژه در سده‌های اخیر، یکی از کانون‌های اصلی گفت‌وگوی فکری در جهان اسلام بوده است. در این میان تلاش برای یافتن سازگاری میان آموزه‌های قرآنی و یافته‌های علوم جدید در قالب «تفسیر علمی قرآن» و «اعجاز علمی»، به رویکردی رایج بدل شده است. موریس بوکای (۱۹۲۰ـ۱۹۹۸م)، پزشک فرانسوی، با نگارش کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، از چهره‌های پیشرو این جریان است. اگرچه بوکای یک پزشک فرانسوی با مخاطب غربی بود، ولی باتوجه‌به گسترش روزافزون ادبیات «اعجاز علمی قرآن» و نفوذ گسترده آثار موریس بوکای در فضای فکری معاصر، بررسی انتقادی روش او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از یک‌سو، رویکرد بوکای در نگاه نخست به دفاع از وحیانیت قرآن و نشان دادن ناسازگاری برخی متون دینی تحریف‌شده با علم جدید می‌پردازد، اما از سوی دیگر، به دلیل اتکای افراطی بر علم تجربی و نادیده گرفتن اصول هرمنوتیکی و تفسیری، می‌تواند به تفسیرهای شتاب‌زده و آسیب‌زا از قرآن بینجامد. بنابراین، واکاوی روش او ضروری است تا روشن شود آیا تفسیر علمی در چهارچوبی معتبر و پایدار قابل دفاع است یا خیر. همچنین این بحث از آن جهت اهمیت دارد که می‌تواند مرز میان «استفاده از علم در فهم بهتر آیات» و «تحمیل نظریه‌های علمی بر متن وحی» را مشخص کند و از تنزل قرآن به سطح فرضیه‌های موقت علمی جلوگیری نماید. درنتیجه، پرداختن به این موضوع، هم برای صیانت از روش صحیح تفسیر قرآن، و هم برای نقد جریان‌های علم‌گرایانه در مطالعات دینی ضروری است و البته در این مهم، معیارهای هرمنوتیک اسلامی درون‌زاد، همچون تفسیر قرآن به قرآن یا شأن نزول، مطمئن‌ترین راه خواهد بود.

بوکای در این کتاب با مقایسهٔ متون مقدس با علوم جدید، مدعی شده که قرآن، برخلاف عهدین، با دانش بشری همخوان است و این امر را شاهدی بر وحیانیت آن به شمار آورده است. این رویکرد، هرچند با استقبال گسترده‌ای مواجه شده است، اما از منظر روش‌شناختی، چالش‌هایی جدی را پیش رو قرار می‌دهد. بوکای که قصد خود را بررسی کتاب‌های مقدس در پرتو اطلاعات علمی جدید بیان کرده (بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۳)، توافق میان متن مقدس و علم را عنصری لازم برای سنجش اصالت و وحیانیت دانسته است (همان، ص۱۵) که محل اشکال است.

اگرچه نتیجه‌ای که وی بدان دست یافته است، مبنی‌بر اینکه در قرآن هیچ مطلبی که از منظر علم جدید انتقادپذیر باشد، وجود ندارد (همان، ص۱۷)، می‌تواند دال بر منشأ وحیانی قرآن کریم باشد که از منظر الهیاتی، مبانی محکمی برای اعتقاد به باطل‌نشدنی بودن قرآن کریم وجود دارد (ر.ک:جوادی آملی، ۱۴۰۴، ص۳۳۴ـ۳۳۵). بااین‌حال، این دیدگاه نمی‌تواند تنها دلیل مستدل و قابل اعتماد برای وحیانی بودن قرآن محسوب شود؛ چراکه در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که چه‌بسا علم بشری هنوز به صحت و درستی آنها پی نبرده باشد و یا هرگز دست نیابد. ضمن آنکه تلقی صرفاً علم تجربی از علم و دانش نیز محل اشکال است. ازاین‌روست که این رویکرد، هم‌زمان از سوی فیلسوفان علم و مفسران معاصر با نقدهای جدی روبه‌رو و نوعی علم‌گرایی و تفسیر تطبیقی شتاب‌زده ارزیابی شده است.

بنابراین، انتخاب روش بوکای برای مقایسه متون مقدس، اعم از تورات، انجیل و قرآن کریم با علوم طبیعی، نیازمند تأمل و احتیاط است. ازآنجاکه این اثر، تأثیر قابل‌توجهی بر نگرش برخی از محققان مسلمان نسبت به «علم و قرآن» داشته، ارزیابی نقادانهٔ مبانی روشی او برای روشن شدن جایگاه واقعی این دیدگاه ضروری است. ضمن اینکه نقد روش بوکای می‌تواند به ارائهٔ چهارچوب‌های دقیق‌تر برای تفسیر آیات علمی قرآن کمک کند.

اینکه بوکای در سنجش نسبت میان متون مقدس و علم، از چه سازوکارهای روشی، مبانی هرمنوتیکی و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی استفاده کرده و این روش تا چه اندازه از اعتبار علمی و تفسیری برخوردار است؟ مسئله اصلی پژوهش است. براین‌اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که: روش‌شناسی بوکای در تبیین سازگاری قرآن و ناسازگاری عهدین با علم، بر چه مبانی تفسیری و معرفت‌شناختی استوار است و این مبانی تا چه اندازه از انسجام و اعتبار برخوردارند؟ همچنین بررسی مبانی هرمنوتیکی حاکم بر تفسیر آیات علمی قرآن در رویکرد بوکای و میزان همخوانی آنها با اصول تفسیر قرآن، تلقی بوکای از «علم» و ویژگی‌های نحوهٔ استناد او به یافته‌های علمی و معیارهای روش‌شناختی بوکای در تحلیل تطبیقی، از دیگر مسائل مرتبط با این نوشتار است.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی به بررسی دیدگاه بوکای و مقایسه آن با رویکردهای تفسیری و تفاسیر علمی قرآن پرداخته‌اند؛ ازجمله: مقاله «بررسی تطبیقی تفسیر علمی آیات از دیدگاه علامه طباطبایی و موریس بوکای» (مرتضوی، ۱۳۹۹ش)، باهدف مقایسه روش‌شناسی و نتایج تفسیری دو شخصیت مذکور؛ مقاله «بررسی تطبیقی دیدگاه قرآن و نظریه باستان‌شناسی موریس بوکای درباره نجات بدن فرعون» (رضی بهابادی و اسدی، ۱۳۹۶ش)، برای بررسی یک جنبه از ادعاهای بوکای، یعنی استناد به یافته‌های باستان‌شناسی در مورد فرعون؛ و مقاله «بررسی آرای تفسیر علمی موریس بوکای و مهدی بازرگان» (نوری، ۱۳۹۶ش)، به‌منظور بررسی رویکرد تفسیری بوکای بر مبنای دیدگاه بازرگان. تمرکز پژوهش حاضر بر نقد روش‌شناختیِ بنیادینِ دیدگاه موریس بوکای به‌جای تمرکز بر مصادیق یا آیات خاص، وجه تمایز آن با تحقیقات پیشین است که بر بداعت آن دلالت دارد.

ازآنجاکه نقدهای موجود بر آثار بوکای، یا به موارد جزئی پرداخته‌اند یا صرفاً از منظر علوم قرآنی نگریسته‌اند، پژوهش حاضر با تلفیق مباحث هرمنوتیک، فلسفهٔ علم و نقد تطبیقی، به دنبال ارائهٔ تحلیلی جامع‌تر از روش‌شناسی بوکای است؛ لذا تمرکز بر «نقد روش‌شناختی» به‌جای نقد صرفاً محتوایی، رویکردی نو و بدیع در تحلیل آثار بوکای به شمار می‌رود.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر که از حیث هدف، بنیادی و ازنظر ماهیت، کیفی است، با روش توصیفی ـ تحلیلی و با رویکرد انتقادی انجام شده است. در گام نخست، مبانی فکری، معرفت‌شناختی و هرمنوتیکی موریس بوکای در کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم بر اساس مطالعه مستقیم متن اثر و تحلیل مدعیات اصلی آن توصیف و بازسازی می‌شود. در این مرحله، تلقی بوکای از علم تجربی، وحی، نسبت علم و دین، معیار سنجش اصالت متون مقدس و نیز شیوه مواجهه او با آیات ناظر به طبیعت و خلقت، استخراج و دسته‌بندی می‌گردد تا چهارچوب نظری حاکم بر تفسیر علمی وی به‌صورت منسجم روشن شود.

از حیث روش فهم متن، این پژوهش از رویکرد هرمنوتیکی نیز بهره می‌گیرد؛ بدین معنا که نحوه مواجهه بوکای با آیات قرآن، نه صرفاً در سطح نقل دیدگاه، بلکه از منظر سازوکار فهم،

پیش‌فرض‌های مفسر و قواعد حاکم بر تفسیر متن مقدس بررسی می‌شود. در این چهارچوب، میزان توجه یا غفلت وی نسبت به مؤلفه‌هایی همچون سیاق کلامی، فضای نزول، ارتباط درون‌متنی آیات، و جایگاه تفسیر قرآن به قرآن، به‌عنوان عناصر بنیادین در فهم صحیح متن، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به‌این‌ترتیب، بعد هرمنوتیکی پژوهش، ناظر به سنجش اعتبار سازوکار تفسیری بوکای در مواجهه با آیات علمی قرآن است.

در این پژوهش، از تحلیل مفهومی برای تبیین و بازسازی مفاهیم کلیدی حاضر در اندیشه بوکای نیز استفاده می‌شود. مفاهیمی مانند علم تجربی، وحی، اعجاز، تفسیر علمی، حقیقت دینی، اصالت متن و معیار داوری درباره متون مقدس، از خلال اثر مزبور و مدعیات او استخراج و تحلیل می‌گردد تا نسبت این مفاهیم با یکدیگر و نقش آنها در شکل‌گیری دستگاه تفسیری وی روشن شود. این سطح از تحلیل کمک می‌کند تا آشکار گردد که بوکای چگونه با برجسته‌سازی مرجعیت علم جدید، فهمی خاص از متن وحیانی ارائه می‌دهد و بر همان مبنا به مقایسه قرآن با عهدین می‌پردازد.

در گام نهایی، داده‌های به‌دست‌آمده باتکیه‌بر منابع معتبر در حوزه علوم قرآنی، هرمنوتیک، فلسفه علم و مطالعات تطبیقی ادیان، مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرند. ملاک ارزیابی در این بخش، میزان انطباق روش بوکای با اصول معتبر فهم قرآن، ازجمله تفسیر قرآن به قرآن، توجه به سیاق آیات، فضای نزول، نظام معنایی درون‌قرآنی و پرهیز از تحمیل پیش‌فرض‌های بیرونی بر متن است. همچنین چگونگی استناد او به یافته‌های علوم تجربی و نحوه کاربست این یافته‌ها در مقایسه میان قرآن و عهدین بررسی می‌شود تا قوت‌ها، کاستی‌ها و پیامدهای روش‌شناختی رویکرد وی در تفسیر علمی قرآن آشکار گردد.

۴. یافته‌های پژوهش

۴ـ۱. مروری بر حیات فکری و علمی موریس بوکای

پروفسور موریس بوکای (۱۹۲۰ـ۱۹۹۸م)، پزشک فرانسوی و متخصص گوارش، عضو جامعه فرانسوی مصرشناسی است. وی از رهگذر آشنایی با قرآن و مطالعهٔ تطبیقی آن با عهدین، با رویکردی علمی و تطبیقی، دربارهٔ اعتبار متون مقدس در پرتو علوم تجربی داوری کرده و مسئلهٔ

سازگاری یا ناسازگاری متون دینی با یافته‌های علوم تجربی را مطرح نموده است. مطالعات میان‌رشته‌ای او زمینه‌ساز شکل‌گیری جریان فکری تازه‌ای در نسبت علم و دین گردید که از آن با عنوان بوکاییسم[1] یاد می‌شود.

وی در سال ۱۹۷۳م، پزشک خانوادهٔ ملک فیصل، پادشاه عربستان سعودی شد و هم‌زمان برای برخی از اعضای خانوادهٔ انور سادات، رئیس‌جمهور مصر نیز طبابت می‌کرد (بوکای، ۱۳۹۸، ص۵). مطالعهٔ مومیایی فرعون مصر، رامسس دوم (حک:۱۲۸۰ـ۱۲۱۳ق. م)، نقطه عطف حیات وی بود. در سال ۱۹۸۱م به دستور فرانسوا میتران (۱۹۸۱ـ۱۹۹۵م)، رئیس‌جمهور اسبق فرانسه، جسد مومیایی‌شده فرعون، برای انجام برخی آزمایش‌ها و تحقیقات، از مصر به فرانسه منتقل شد تا دانشمندان باستان‌شناس به همراه جراحان و کالبدشکافان فرانسه، آزمایش‌های خود را بر روی این جسد و کشف اسرار متعلق به آن شروع کنند. رئیس این گروه تحقیق و ترمیم، موریس بوکای بود که درصدد کشف راز چگونگی مرگ این فرعون برآمد. بقایای نمکی که پس از ساعت‌ها تحقیق روی جسد فرعون کشف شد، بر غرق شدن او در دریا دلالت می‌کرد. سالم بودن این جسد نسبت به سایر اجساد، موجب حیرت بوکای شد. وی آنگاه که متوجه شد داده‌های قرآنی درباره غرق شدن فرعون (یونس:۹۲)، با اطلاعات این مومیایی که تقریبا در حدود ۲۰۰ سال قبل کشف شده است همخوانی دارد، درحالی‌که هیچ گزارشی از آن در عهدین نیامده بود، تحت تأثیر قرار گرفت و تحقیق درباره تطابق حقایق علمی کشف‌شده در عصر جدید با آیه‌های قرآن را پیشه خود ساخت. سرانجام وی پس از سال‌ها مطالعه، کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم را منتشر کرد (بوکای، ۱۳۹۸، ص۶).

۲ـ۴. ساختار، روش و مدعای کتاب بوکای

کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم که به طرح ادعای هماهنگی قرآن با علوم جدید پرداخته است، در فضای فکری جهان اسلام بازتاب گسترده‌ای یافت و به یکی از متون مرجع در گفتمان اعجاز علمی بدل شد. وی در این کتاب اذعان داشته که قرآن حاوی اخباری است که با علم مدرن همخوانی دارد و همین همخوانی، بر منشأ الهی قرآن دلالت می‌کند (همان، ص۱۷)؛

1. Bucailleism.

رویکردی که زمینه را برای شکل‌گیری گفتمان «اعجاز علمی قرآن» در دوره معاصر فراهم آورد و به‌عنوان یکی از جریان‌های تأثیرگذار در نسبت‌سنجی علم و دین مطرح شد.

وی کوشید با بررسی واقع‌بینانهٔ متون مقدس تورات، انجیل و قرآن، به ارزیابی آنها در پرتو دانش روز بپردازد و با تفکیک عناصر وحیانی از برداشت‌های بشری، آنها را مورد بازخوانی قرار دهد. وی درنهایت نتیجه گرفت که اگرچه هر سه متن از سرچشمه‌ای یگانه نشئت گرفته‌اند (همان، ص۵)، ولی در کتب مقدس یهودی و مسیحی که اینک وجود دارد، خطاهای تاریخی و علمی قابل‌توجهی دیده می‌شود که مسئله هماهنگی قرآن با یافته‌های علمی معاصر را مهم و شایسته توجه ساخته است (همان، ص۱۷ـ۱۸).

کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم با روش تطبیقی ـ اثباتی، با ساختاری گام به گام فراهم آمده است و به‌تدریج مخاطب را با مطابقت‌ها و استدلال‌های خود روبه‌رو می‌سازد. عهد عتیق و انطباق آن با دانش نوین (همان، ص۹ـ۶۹)، بررسی تطبیقی اناجیل اربعه و یافته‌های علمی و ناسازگاری‌های میان آنها و دانش معاصر (همان، ص۷۱ـ۱۴۵)، بررسی قرآن و دانش نو و نشان دادن «اعجاز علمی» آن در زمینه جنین‌شناسی، کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی و موارد دیگر (همان، ص۱۴۹ـ۲۵۱)، ازجمله مباحث کتاب است. ضمن آنکه بوکای با مقایسهٔ داستان‌های مشترک در قرآن و عهدین و بررسی تطابقی آنها با دانش نوین (همان، ص۲۶۵ـ۲۷۷) کوشیده است تا این تمایز را آشکارتر سازد. بوکای با بیان اینکه عهدین موجود، مشتمل بر ناسازگاری‌هایی با مستحکم‌ترین داده‌های مثبت دانش زمان ما است (همان، ص۱۸)؛ درحالی‌که قرآن عاری از این تعارضات است، نتیجه گرفته است که اگر مانند تورات و انجیل، بشر نویسندهٔ قرآن می‌بود، نمی‌توانست در قرن هفتم میلادی مطالبی بنویسد که با شناخت‌های علمی امروز موافق آید (همان، ص۱۶۶).

وی همچنین با بررسی نسبت میان قرآن و احادیث با دانش نوین، بر تمایز میان قرآن به‌عنوان کلام الهی و احادیث به‌عنوان گزارش‌های تاریخی از سیره نبوی تأکید کرده و درباره علمیت داشتن همه احادیث منسوب به پیامبرﷺ تردید نموده است (همان، ص۳۰۳ـ۳۱۷). رویکرد مقایسه‌ای او و تطبیق متن با یافته‌های علمی، هستهٔ اصلی استدلال‌های بوکای است که روش او را از سایر مفسران

علمی قرآن متمایز می‌سازد؛ اگرچه در سنت تفسیری مسلمانان نیز تأییدهایی بر این مدعا یافت می‌شود که مجال پرداختن به آنها نیست (برای مطالعه بیشتر، ر.ک:رامیار، ۱۳۹۸، ص۷ـ۱۱).

۳ـ۴. معرفت‌شناسی موریس بوکای

موریس بوکای را نمی‌توان صرفاً یک نویسنده یا پژوهشگر مقایسه‌ای میان ادیان و علم دانست، بلکه باید او را در شمار چهره‌هایی قرار داد که مسئله «اعتبار معرفت» را در نسبت با متون دینی به میان آوردند. ازاین‌رو، بررسی معرفت‌شناسی بوکای درواقع واکاوی مبانی‌ای است که بر اساس آنها علم، ابزار فهم و سنجش دین تلقی می‌شود و متن مقدس در برابر یافته‌های متغیر تجربی قرار می‌گیرد. روش بوکای موجب شده است که معرفت‌شناسی بوکای از مرز استفاده از علم در فهم متون دینی فراتر رود و به‌نوعی علم‌گرایی در تفسیر قرآن بیانجامد؛ رویکردی که به دلیل تکیه بر داده‌های ناپایدار تجربی و بی‌توجهی به اصول هرمنوتیکی، از منظر معرفت‌شناختی با چالش‌های جدی روبه‌روست.

۱ـ۳ـ۴.آسیب‌شناسی دیدگاه بوکای در تعریف نسبت میان علم و دین

بحث از نسبت علم و دین، از مبانی بنیادین در مطالعات میان‌رشته‌ای است که فهم آن، تنها با مراجعه به تعریف‌های ساده‌انگارانه از علم و دین ممکن نیست؛ بلکه مستلزم درک لایه‌های معرفتی، تاریخی و روش‌شناختی هریک از این دو حوزه است. ازآنجاکه هر تلقی متفاوت از علم و دین، افق‌های گوناگونی را برای فهم تعامل، تعارض یا تکامل میان آنها می‌گشاید، بررسی این تلقی‌ها و نوع نگاه به چیستی و کارکرد هریک از این دو حوزه، زمینهٔ نظری شکل‌گیری تلقی‌های متفاوت از نسبت میان علم و دین را فراهم می‌سازد. «علم» در مطالعات معاصر، معانی مختلفی دارد که گاه چنان متفاوتند که می‌توانند به نتایج کاملاً متضادی در نسبت‌سنجی با دین منجر شوند.

تلقی رایج از علم، آن را معرفتی اثبات‌شده و نظریه‌های علمی را مستخرج از یافته‌های تجربی که با مشاهده و آزمایش به دست آمده‌اند، معرفی می‌کند و ظن و گمان، باورها و عقاید، ادراک‌ها و سلیقه‌های شخصی و تخیلات ظنی، جایی در آن ندارند (ر.ک: چالمرز، ۱۳۸۷، ص۱۳ـ۱۴). این علم شامل قوانین و نظریه‌ها، شرایط اولیه و پیش‌بینی‌ها و تبیین‌هاست و به باور طرف‌دارانش تنها

معرفتی است که بنای آن بر پایهٔ واقعیت‌ها و مستقل از هرگونه عامل انسانی، نهاده شده است (همان، ۱۳۸۷، ص۲۲ و راسل استانارد، ۱۳۸۱، ص۲۷۴).

تصویر دیگری نیز از علم وجود دارد و آن عبارت است از پژوهش‌هایی که به نحو انعطاف‌ناپذیری بر یک یا چند دستاورد علمی استوار شده‌اند؛ دستاوردهایی که جامعه علمی برای مدت زمانی شالودهٔ کاوش‌های افزون‌تر خود قرار می‌دهد. آنچه تامس کوهن آن را «علم عادی» نامیده، علمی است که نه از مشاهده ناب، بلکه از تعهد جمعی جامعه علمی به یک پارادایم زاده می‌شود (ر.ک:کوهن، ۱۳۹۰، ص۳۹ـ۴۰).

ابطال‌گرایی کارل پوپر نیز علم را پیشنهاد کردن فرضیه‌هایی تعریف می‌کند که به درجهٔ بالا ابطال‌پذیرند و تکمیل آنها با آزمایش‌های عمدی و اختیاری و مکرر تا آنجا که به دفعات از بوته‌های آزمایشی ابطال‌گری بگذرند و راه رسیدن به حقیقت را در حدس و خطا و آزمون جست‌وجو می‌کند (برای مطالعه بیشتر، ر.ک:چالمرز، ۱۳۸۷، ص۷۲ـ۷۳).

این تلقی‌های متفاوت از علم، در تقابل آشکار با دیدگاه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی قرآنی و اسلامی قرار دارد. در سنت اسلامی، علم، دانستن در برابر جهل و ندانستن است؛ لذا به همه دانستنی‌ها صرف‌نظر از نوع آنها علم اطلاق می‌شود و بر اساس آن، اخلاق، ریاضیات، فقه، فلسفه، منطق، دستور زبان، مذهب، زیست‌شناسی، نجوم، تفسیر، حدیث و امثال آن، همه علم‌اند (ر.ک:سروش، ۱۳۷۱، ص۱۱ـ۱۳). در این تلقی، علم با دو معنای عام (معرفت و شناخت) و خاص (دانش تجربی) شناخته و همه علوم حصولی و حضوری را شامل می‌شود (ر.ک:مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص۲۳ـ۲۴).

دین نیز از منظر اندیشمندان مختلف، معانی متفاوتی یافته است. قرآن مهم‌ترین منبع دین اسلام، کتابی است که به باور مسلمانان، اصیل و فراتاریخی است و منشأ الهی و وحیانی دارد و رهنمودی از سوی خداوند متعال برای همه بشریت و همه زمان‌هاست (نیک، ۱۳۹۱، ص۱۳). در سنت اسلامی، قرآن، کتاب علم نیست؛ بلکه کتاب آیه‌ها و نشانه‌هاست که انسان را به شناخت هدف وجودی‌اش در زمین فرا می‌خواند (همان، ص۱۱۹). این تمایز میان «کتاب علم» و «کتاب نشانه‌ها» از این جهت مهم است که قرآن را مستقیماً درگیر اثبات یا نفی گزاره‌های علمی نمی‌کند،

بلکه آن را به‌عنوان راهنمایی برای کشف هدف وجودی انسان معرفی می‌نماید. از منظر تحقیقات معناشناسی مدرن نیز کلام قرآن کریم از یک معنای صوری فراتر رفته و به معنی جهان‌بینی قرآنی و طرز نگرش قرآن نسبت به جهان در نظر گرفته شده است (ر.ک:ایزوتسو، ۱۳۶۸، ص۴).

برخی مطالعات دین‌شناسی نیز دین را مجموعهٔ متون مقدسِ ثابتِ تاریخی می‌دانند که در عین الهی بودن، در متن تاریخ نازل شده است و فهم آن نیز بدون توجه به بستر تاریخی ممکن نیست (ابوزید، ۱۹۹۴، ص۱۹۷ـ۱۹۸). بر مبنای سنت اسلامی، دین الهی، حق است و پس از رسول خدا ﷺ تنها یک دین حق وجود دارد که همان اسلام ناب است. هدف اصلی این دین، نه فقط ارائه مجموعه‌ای از باورها، که ارائه راهنمای عملی برای نیل به سعادت انسان‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص۴۱).

در سنت اسلامی، درباره نسبت علم و دین، جایی که به تحلیل رابطه میان این دو حوزه معرفتی می‌پردازد نیز دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. برخی آنها را قلمروهایی کاملاً مستقل و بی‌ارتباط با یکدیگر، و رابطه میان آنها را از نوع تباین دانسته‌اند (برای مطالعه بیشتر، ر.ک:همان، ص۴۱ـ۴۴). برخی نیز معتقدند معارف دینی نمی‌تواند مخالف با علم باشد؛ لذا اگر علم اصالت وجود را تنها متعلق به ماده و خواص محسوس می‌داند، در دین و معارف آن هم هرچه که از دائره مادیات و حواس بیرون است، نظیر عرش و کرسی، لوح و قلم، و امثال آن می‌تواند تأویل شود تا میان ظواهر دینی و یافته‌های علمی تعارضی رخ ندهد (ر.ک:طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۱۲ـ۱۳).

بنابراین، سخن گفتن از نسبت علم و دین یا جست‌وجو از معنایی معقول و مطلق برای «دین علمی» منتفی خواهد شد، مگر آنکه این تعامل به مثابهٔ دایره‌هایی متقاطع در نظر گرفته شوند تا دو حوزهٔ مجزا و یک حوزهٔ مشترک میان آن دو ایجاد شود. اشتراک این دو حوزهٔ معرفتی ممکن است به دلیل اشتراک در موضوع، مسائل، روش یا هدف باشد؛ اما به طور قطع این اشتراک و همپوشی میان آنها امکان تعارض را منتفی نمی‌کند؛ همچنان‌که امکان تعامل هم وجود دارد. پس تنها زمانی که این دو حوزهٔ معرفتی با یکدیگر تعامل داشته باشند، سخن گفتن از علم و دین موجه خواهد بود. حال آنکه در میان بسیاری از اصطلاحات علم و دین، وجه مشترکی جز اشتراک لفظی یافت نمی‌شود؛ لذا تعیین قلمرو آنها به‌صورت مطلق ممکن نیست و قضاوت

در این باره، به تعیین اصطلاح و تعاریفی بستگی دارد که برای هریک از این دو واژه مد نظر قرار داده‌ایم (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص۴۳ـ۴۴).

با عنایت به تلقی‌های متفاوت از علم و دین که هیچ‌یک تعریف واحدی هم ندارند و از اثبات‌گرایی تا ابطال‌گرایی در تعریف علم و از متن الهیِ فراتاریخی تا متنِ ثابتِ تاریخی در تعریف دین متنوع‌اند، لازم است پیش از هرگونه داوری درباره نسبت علم و دین، روشن شود که از کدام معنا از علم و کدام معنا از دین سخن گفته می‌شود و کدام نوع از نسبت «تعامل»، «تعارض»، «تباین»، «امکان» یا «امتناع» علم و دین موردنظر است. براین‌اساس تکیه بر یافته‌های علمی متغیر برای اثبات اعجاز قرآن، با ماهیت سیال و ابطال‌پذیر علوم تجربی ناسازگار است. به باور برخی پژوهشگران، مطالعات فرامتنی پیش از نزول و پس از نزول قرآن که به مقایسه جهان‌بینی واژگان در دوره‌های مختلف می‌پردازند، درک دقیق مفاهیم قرآنی، تنها در چهارچوب دستگاه معنایی درون‌قرآنی و نسبت واژگان با یکدیگر حاصل می‌شود؛ لذا پیش از هرگونه تطبیق با علوم جدید، باید در نظام معنایی درونی خود قرآن جست‌وجو شود (جفرسته و همکاران، ۱۴۰۱، ص۱۷ـ۳۴).

اگرچه در سنت اسلامی مسلّم است که هیچ‌گونه اختلافی در سراسر قرآن مجید وجود ندارد، ولی منظور از آن، بیان عقد سلبی قضیه نیست که بین معانی قرآن هیچ اختلافی وجود ندارد؛ بلکه مراد، تبیین عقد اثباتی آن است؛ یعنی همه مفاهیم قرآن منسجم و هماهنگ‌اند و این انسجام درونی، خود یکی از وجوه اعجاز قرآن است، اما از منظر روش‌شناختی، می‌بایست پیش‌شرط هرگونه تفسیر علمی قرار گیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۳۰). براین‌اساس تطبیق دادن داده‌های قرآن با نظریات علمی ناپایدار، نیازمند احتیاط است؛ چه آنکه تردیدی نیست که خداوند متعال، قرآن را برای آگاه ساختن مردمان از نظرات علمی و دقایق فنی و انواع معارف اثبات‌شده نازل نفرموده است و اگر ما قرآن را با فرضیه‌های ناپایدار تطبیق نماییم، آن را در معرض دگرگونی‌ها و خود را در معرض دفاع قرار می‌دهیم. آنچه قرآن از اسرار و ظواهر طبیعت دربردارد، به‌منظور واداشتن مردم به تفکر و تأمل و بحث و نظر در آنهاست تا به‌وسیله آنها ایمان مردم افزون گردد که از تمایز اساسی میان کارکرد هدایتی قرآن و کارکرد علمی آن حکایت می‌کند (گلشنی، ۱۳۷۵، ص۴۳ـ۴۴).

بوکای در نسبت دادن داده‌های کتاب دینی مسلمانان، قرآن، با یافته‌های علوم تجربی که حاصل کاوش‌ها و تجربه‌های علوم بشری، اثبات‌ناپذیر، ابطال‌پذیر و عاری از قوانین قطعی است (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص۱۴۳)، ناخواسته گرفتار این چالش شده است. چگونه می‌توان قرآنِ جاودان را با نظریه‌هایی تطبیق داد که ممکن است فردا ابطال شوند؟ حتی اگر با تأویل در تطبیق قرآن با نظریات علمی اقدام کنند که اتفاقا تهدید بزرگ‌تری همچون تنزل دادن آیات قرآن تا حد یافته‌های علمی غیرثابت و تحمیل علوم بر قرآن مطرح می‌شود (همان، ص۷۶).

به نظر می‌رسد بوکای در روش تطبیقی خود، تحت تأثیر هیجانات حاصل از تحولات فکری خود قرار گرفته و از این دو ویژگی بنیادین علوم تجربی، یعنی ابطال‌پذیری قوانین علمی و تحول و دگرگونی دائمی نظریه‌های علمی در پرتو یافته‌های جدید غافل مانده است. او با تطبیق آیات قرآن بر یافته‌های علمی عصر خود، مانند جنین‌شناسی، کیهان‌شناسی و زمین‌شناسی، عملاً قرآن را به نظریه‌ای علمی بدل کرده است که در معرض ابطال و بازنگری قرار می‌گیرد. حال آنکه تطبیق قرآن با فرضیه‌های ناپایدار، خطری بزرگ برای حرمت و اعتبار قرآن محسوب می‌شود.

تحقیقات جدید اسلامی نیز معتقد است علم تجربی به هیچ عنوان شایستگی ورود به حریم دین و کتاب‌های آسمانی و تفسیر قرآن را ندارد و بیشترین نقشی که می‌توان برای آن متصور شد، معاونت فکری در برخی مبادی تصدیقی و نه ارائه‌دهندهٔ اصلی معنا خواهد بود (ر.ک:جوادی آملی، ۱۴۰۴، ص۳۰۹ـ۳۱۰). آنچه بوکای به‌عنوان «اعجاز علمی» و «هماهنگی پیشینی قرآن با علم» معرفی می‌کند (بوکای، ۱۳۹۸، ص۳۱۵)، نه از سرِ کشف حقیقتی در قرآن، که حاصل نوعی تحمیل نظریات علمی متغیر بر متن ثابت وحی است.

روش او نیز در مطابقت دادن قرآن و علم از یک‌سو، انسجام درونی قرآن و دستگاه معنایی خاص آن را نادیده گرفته (ر.ک:جفرسته و همکاران ۱۴۰۱، ص۱۷ـ۳۴) و از سوی دیگر از ماهیت سیال و ابطال‌پذیر علوم تجربی غفلت کرده است. نتیجه آنکه روش بوکای نه‌تنها به کشف اعجاز منجر نمی‌شود، بلکه قرآن را در معرض آسیب‌پذیری در برابر تغییرات علمی آینده قرار می‌دهد.

۲ـ۳ـ۴.علم به‌جای عقل به‌عنوان منبع شناخت

در الهیات اسلامی، عقل یکی از منابع شناخت دین معرفی شده است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص۷۴ـ۷۶)؛ چه آنکه عقل ممکن است با نقل (گزاره‌های تاریخی یا روایی) تعارض‌هایی پیدا کند، ولی با متن وحی که دین در آن تجلی می‌یابد، تعارضی ندارد. بااین‌همه مسلّم است که عقل و وحی همتای یکدیگر نیستند، و هیچ‌گاه علوم عقلی، مانند فلسفه و ریاضیات و امثال آن، نمی‌توانند کاملاً تفسیرکننده و مبیّن وحی باشند (همان، ص۳۲)؛ ولی اهل خرد که در بالاترین سطح معرفت‌شناختی قرار دارند، می‌توانند از آن با عنوان میزان بهره ببرند و بخش‌های پیچیده‌ای از قرآن حکیم را که جاهلان آن را اسطوره می‌پندارند، فهم کنند (همان، ۱۳۸۶، ج۱، ص۴۷۴).

بنابراین، عقل با محدودیت‌هایش می‌تواند یکی از ابزارهای فهم وحی باشد، ولی علم در معنای علم تجربی که حاصل آزمون و خطای بشری است، آن‌چنان‌که بوکای آن را برگزیده است (ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۳)، نمی‌تواند جایگزین عقل در فهم وحی و معیار سنجش آن قرار گیرد. هرچند برخی اندیشمندان نقش مثبتی برای علم در فهم قرآن قائل هستند، اما این نقش، محدود و مشروط است و در بهترین شرایط، محقق علوم تجربی با تدبر و تفکر در قرآن و استفاده از ابزار شناخت فهم قرآن می‌تواند مطالب فراوانی استخراج کند که به حقایق علمی تجربی اشاره دارد.

جایگزین شدن علم به‌جای عقل به‌عنوان منبع شناخت و سنجش اصالت متن مقدس، از مشخصه‌های بارز در اندیشه بوکای است. وی در مقدمه کتابش تصریح کرده است که مهم‌ترین دلیل وحیانی نبودن تورات و انجیل و اثبات وجود تحریف در این کتب، ناسازگاری‌های موجود میان داده‌های کتب مقدس با علم تجربی جدید است و مهم‌ترین دلیل غیربشری بودن قرآن کریم نیز آن است که در قرآن نمی‌توان داده‌ای یافت که با علم در تعارض باشد (ر.ک:همان، ص۱۴ـ۱۶). بنابراین، مبانی معرفت‌شناختی بوکای با نادیده انگاشتن مراتب گوناگون معرفت، بر این فرض استوار است که علم تجربی جدید می‌تواند به‌عنوان معیار نهایی سنجش کتب مقدس، ازجمله قرآن کریم به کار رود. این موضوع، از منظر محققان مسلمان که عقل و نه علم تجربی را حجت شرعی می‌دانند، محل اشکال است؛ چراکه معیار سنجش بوکای، نه‌تنها پایدار، قطعی و معتبر نیست، بلکه از منظر معرفت‌شناختی نیز با نقدهای جدی مواجه است؛ ازجمله

آنکه نظریه‌های علمی ذاتاً در معرض تغییرند و آنچه امروز معتبر است، ممکن است فردا ازطریق آزمایش‌های پیشرفته‌تر ابطال شود.

۳ـ۳ـ۴. علم‌گرایی بوکای در تفسیر قرآن

با گسترش و پیشرفت چشمگیر علوم تجربی، رویکرد جدیدی با عنوان «تفسیر علمی» در تفسیر قرآن کریم ظهور یافت که می‌کوشد نظریات علوم طبیعی را با آیات قرآن پیوند زند و از این رهگذر، سازگاری و هم‌راستایی دین با علم را به اثبات رساند. مسئله «اعجاز علمی قرآن»، یکی از جنبه‌های مهم این رویکرد است که به اشاره یا پیش‌بینی قرآن در خصوص حقایق علمی می‌پردازد که در زمان نزول، از دانش بشری پنهان بوده و تنها با پیشرفت علم آشکار شده است (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص۵۹ـ۶۰).

این دو مفهوم، خاستگاه، مبانی نظری و عملی و کارکردهای خاص خود را دارند که با عنایت به پیچیدگی‌ها و چندلایگی این حوزه از مطالعات قرآنی، با گونه‌ها و اقسام مختلف شناخته شده است. تعریف‌های متفاوتی که از این رویکرد ارائه شده، نشان می‌دهد که گاهی از آن با عنوان استخراج علوم از قرآن و گاهی با عنوان تحمیل مطالب علمی بر قرآن یاد شده است و موافقان و مخالفانی نیز دارد (ر.ک:همان، ص۶۲ـ۶۳).

تفسیر علمی با سه بخش «استخراج علوم از قرآن»، «استخدام علوم در فهم قرآن» و «تطبیق قرآن بر علوم»، چهارچوبی روشن برای تحلیل و ارزیابی انواع مختلف تفسیر علمی در اختیار می‌گذارد (همان، ۱۳۸۱، ص۲۵) که علاوه بر کارکردها، آسیب‌هایی نیز دارد که نمی‌توان از آن غفلت نمود. انفکاک علوم تجربی از علوم دینی، یکی از این آسیب‌هاست. آنهایی که علوم تجربی را پیشتاز کرده‌اند غالباً از علوم دینی دور می‌افتند و تحت تأثیر جهان‌بینی‌های الحادی قرار می‌گیرند (ر.ک:گلشنی، ۱۳۷۵، ص۴۲).

علی رمضان الاوسی (د۲۰۲۱ م)، استاد دانشگاه لندن و مدیر مرکز مطالعات جنوب عراق، ضمن آنکه تفسیر علمی آیات قرآن کریم را در توضیح حقایق مسلّم، مفید و کارآمد می‌داند، با عنایت به آسیب‌شناسی این رویکرد، اثبات حقایق قرآن صرفاً از راه علوم متغیر را نیز تنزل دادن جایگاه قرآن و مستلزم روی آوردن به تأویل‌های ناخوشایند و نامناسب دانسته است (الاوسی، ۱۳۸۱، ص۲۶۰). به

باور وی اگرچه اشارات علمی در قرآن انکارناپذیرند، ولی علوم تجربی به دلیل تغییرپذیری خود نمی‌توانند مبنای اثبات حقایق قرآنی قرار گیرند.

غلبه جنبهٔ علمی بر جنبهٔ هدایتی قرآن، از مهم‌ترین آسیب‌های تفسیر علمی است. این شیوه تفسیری ممکن است به تفسیر به رأی بیانجامد و مفسر را از فضای نزول و سیاق تاریخی آیات دور سازد و در دام تحمیل نظریات علمی بر قرآن گرفتار کند. همچنین ممکن است سبب شود که بُعد هدایتی و تربیتی قرآن، تحت‌الشعاع جنبه‌های علمی قرار گیرد (جعفری و اعرابی، ۱۳۹۴، ص۱۱۰). تلاش برای استخراج همه جزئیات علوم از ظواهر قرآن که منتهی به تأویل‌های نابه‌جا و برداشت‌های ذوقی می‌شود، تحمیل نظریه‌های علمی غیرقطعی بر قرآن کریم که منتهی به تفسیر به رأی می‌گردد و دخالت افراد غیرمتخصص در این حوزه میان‌رشته‌ای، منجر به پیدایی سه سطح از خطاهای روش‌شناختی (استخراج جزئیات از ظواهر)، خطای معرفتی (تحمیل نظریه‌های غیرقطعی) و خطای نهادی (ورود غیرمتخصصان) می‌شود (ر.ک:رضایی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص۱۲۸).

از سوی دیگر، ارزش تفسیر علمی، نه در ذات آن، بلکه در روش انجام، تخصص مفسر و آگاهی از مرز میان استخراج و تحمیل است که بدون رعایت این شرایط، تفسیر علمی نه‌تنها به کشف حقایق کمکی نمی‌کند، بلکه می‌تواند به ابزاری برای تحمیل پیش‌فرض‌های علمی بر قرآن تبدیل شود. لذا تفسیر علمی تنها با ارجاع به برخی مصادیق علمی یا تاریخی به سرانجام نمی‌رسد، بلکه نیازمند استقرار در چهارچوب‌های نظری منسجم در حوزهٔ هرمنوتیک و فلسفهٔ علم است.

روش بوکای که بر تطبیق مستقیم یافته‌های علوم جدید با آیات قرآن و اثبات هماهنگی کامل قرآن با دستاوردهای علمی تکیه دارد، اگرچه در ظاهر بر دفاع از اعجاز و حقانیت وحی استوار است، لکن ارزیابی دقیق آن بر اساس بررسی مبانی فهم متن، چگونگی شکل‌گیری معنا در بستر تاریخی و تحلیل ماهیت و تحول‌پذیری دانش تجربی در دو حوزهٔ «هرمنوتیک قرآنی» و «فلسفهٔ علم و تحول‌پذیری دانش تجربی» محل نقد و اشکال قرار می‌گیرد.

۴ـ۴. روش‌شناسی هرمنوتیکی بوکای

امروزه هرمنوتیک کلاسیک یا فن تفسیر متون (ر.ک:گروندن، ۱۳۹۳، ص۱۱ـ۱۲)، فهم را فارغ از هرگونه ملاک تأویل، نظام معین و جزمی از قواعد، اصول یا دستورالعمل‌هایی منوط و مقید و جدانشدنی از تأویل دانسته است (واینسهایمر، ۱۳۸۹، ص۸). همچنین از یک فن محدود به تفسیر کتاب مقدس فراتر رفته و به حوزه‌های وسیع‌تری چون فلسفه، علوم انسانی و نشانه‌شناسی گسترش یافته است (پالمر، ۱۳۸۷، ص۱۰) تا جایی که برخی بر این باورند هیچ تأویل باارزشی نیست که از شیوه‌های فهم قابل حصول در یک دوران تاریخی مانند اسطوره، تمثیل، استعاره، قیاس و غیره وام نگرفته باشد (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹، ص۱۱۱ـ۱۱۲).

تفسیر و اجتهاد عالمان دینی مسلمان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و با اصل «ابتناء تفسیر و فهم متون بر پیش‌فهم‌ها، علایق و انتظارات مفسر»، مشمول روش هرمنوتیکی در تفسیر قرآن کریم محسوب می‌شود (ر.ک:شبستری، ۱۳۷۷، ص۸). براین‌اساس، هرگونه رویکرد تفسیری، ازجمله روش بوکای، لازم است با این پرسش بنیادین روبه‌رو شود که آیا تطبیق مفاهیم علمی جدید بر الفاظ قرآن، با قواعد فهم متن، «توجه به سیاق»، «شأن نزول» و «فضای گفتمانی حاکم بر جامعه مخاطب» سازگاری دارد یا خیر؟

آنچه بوکای به‌عنوان «اعجاز علمی» و «هماهنگی پیشینی قرآن با علم» معرفی می‌کند (بوکای، ۱۳۹۸، ص۳۱۵)، درواقع حاصل نوعی قرائت مبتنی بر پیش‌فهم‌های مدرن است، نه کشف معانی نهفته در متن به شیوه‌ای روشمند و تاریخی. لذا روش او دست‌کم با سه نقد جدی روش‌شناختی هرمنوتیکی روبه‌روست؛

۱ـ۴ـ۴. تفسیر به رأی

دخالت علم در تفسیر قرآن نیازمند دو شرط اساسی «تدبر و تفکر در قرآن» به‌جای تطبیق شتاب‌زده و نیز «فراهم بودن ابزار شناخت» است (الاوسی، ۱۳۸۱، ص۲۵۸). موریس بوکای اگرچه تلاش دارد از علم برای فهم قرآن استفاده کند، اما شرط اول یعنی تدبر و تفکر را رعایت نکرده است و به‌جای آنکه آیات مرتبط با خلقت را با یکدیگر تفسیر کند، مستقیماً به سراغ تطبیق رفته است. برای نمونه، وی با استناد به آیه ۳۰ سوره مبارکه انبیاء[1] درباره «رَتْق» و «فَتْق» آسمان‌ها و

۱. ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ (انبیاء:۳۰).

زمین (بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۸۳ـ۱۸۴)، یا آیه ۴۷ سوره مبارکه ذاریات[۱] درباره گسترش آسمان، شتاب‌زده به سراغ تطبیق با کیهان‌شناسی رفته و از تطبیق آنها با یکدیگر، غیربشری بودن قرآن را نتیجه گرفته است (همان، ص۲۱۵). این در حالی است که از منظر روش‌شناسی هرمنوتیکی لازم است آیات قرآن یکدیگر را تفسیر کنند؛ همچنان‌که برخی از مفسران مشهور نظیر از آن با عنوان «تفسیر القرآن بالقرآن» یاد کرده‌اند (ر.ک:طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص۵۹). برای مثال علامه طباطبایی همین آیه از سوره انبیاء را با آیاتی چون آیه ۵۳ سوره مبارکه طه و آیه ۴۷ سوره مبارکه ذاریات تفسیر نموده و شبکه معنایی درون‌قرآنی درباره خلقت را حفظ کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۵۹).

بوکای با غفلت از این قاعده، به‌جای آنکه آیات قرآن را با یکدیگر تفسیر کند، آنها را با یافته‌های علمی خارجی تطبیق داده که نه‌تنها با روش مرسوم در سنت تفسیری مسلمانان متفاوت است، بلکه گرفتار معضل تفسیر به رأی هم شده است. مثلاً وی در بحث آیه ۴۷ سوره ذاریات، با نادیده گرفتن تفاسیر کلاسیک و شبکه معنایی قرآن، مستقیماً به تطبیق این آیه با نظریه انبساط کیهان و جهان می‌پردازد و با طرح این پرسش که: آیا از کلمه «سماء»، دقیقاً جهان خارج از زمین منظور نیست؟ آنچه به «ما آن را بسط می‌دهیم» ترجمه شده، اسم فاعل جمع «موسعون» از فعل «اوسع» است که در مورد اشیا، عریض کردن، گستردن، وسیع‌تر کردن و جادارتر کردن معنی می‌دهد؟ لذا ترجمه‌هایی را که با این تفسیر همخوانی ندارند، مانند ترجمه بلاشر و آرتور جفری که آن را «ما سرشار از سخاوت هستیم» ترجمه کرده‌اند، خطا دانسته است و تأویلی را ترجیح می‌دهد که مطابقت قرآن با علم کیهان‌شناسی را تأیید کند (ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۲۱۵)؛ رویکردی که نه از تدبر در قرآن، بلکه از تحمیل علم بر قرآن حکایت دارد.

۲ـ۴ـ۴.بی‌توجهی به سیاق آیات

در سنت تفسیری اسلامی، هویت جمعی قرآن در تفسیر آن دخیل است؛ لذا لازم است برای تفسیر یک یا چند آیه، مؤلفه‌هایی همچون «سیاق آیات»، «شأن نزول» و «فضای نزول»، مورد توجه قرار گیرد که بخشی از روش هرمنوتیکی تفسیر قرآن نیز محسوب می‌شود (ر.ک:جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج۱، ص۴۶۰). بوکای در کار خود عملاً از این اصول غافل مانده و با گردآوری آیات پراکنده از سراسر

۱. ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (ذاریات:۴۷).

قرآن، آنها را از بافت تاریخی و زبانی خود خارج کرده و در معرض تفسیرهای سلیقه‌ای و نگاه گزینشی به آیات قرآن قرار داده است. آیات مربوط به جنین‌شناسی، بارزترین نمونه این رویکرد است. وی ضمن اختصاص بخشی در کتاب خود به گزارش «تولیدمثل انسان»، آیات مربوط به مراحل خلقت جنین را از سوره‌های مختلف گردآوری کرده و آنها را بدون توجه به سیاق و بافت هر سوره، با یافته‌های جنین‌شناسی مدرن تطبیق داده است (ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۲۵۴ و ۲۵۷ـ۲۵۹). وی آیه ۱۴ سوره مؤمنون[۱] را که در بستر بحث از قدرت خداوند در خلقت انسان و معاد قرار دارد و هدف اصلی آن، اثبات معاد ازطریق یادآوری مراحل خلقت است، در کنار آیه ۵ سوره حج[۲] که پاسخ به تردیدکنندگان درباره معاد است و آیه ۷ سوره سجده[۳] که بر تدبر در آیات الهی و نشانه‌های قدرت وی تأکید دارد و نیز آیه ۳۷ سوره قیامت که بر محاسبه اعمال در قیامت و احیای مجدد مردگان متمرکز است، نتیجه گرفته که قرآن یک نمودار جنین‌شناسی علمی ارائه داده است. درحقیقت بوکای با نادیده گرفتن اهمیت سیاق آیات در تفسیر قرآن، آیات گزینشی خود را از بافت کلامی و سیاق خاص هریک خارج و آنها را به ابزاری برای اثبات «اعجاز علمی» تبدیل کرده است.

بوکای در بحث خلقت آسمان‌ها و زمین نیز آیاتی از سور مبارکه سجده[۴] و فصلت[۵] را با نظریه‌های زمین‌شناسی جدید تطبیق داده و تأکید کرده است که این مبحث یکی از مفصل‌ترین گزارش‌های علمی قرآن در موضوع آفرینش است که با در کنار هم قرار دادن آیه‌های مربوط به آن، شرحی از وقایع زمینی و شرحی از وقایع آسمانی ارائه می‌شود (ر.ک:همان، ص۱۸۰). بوکای بدون توجه به سیاق اصلی آیات مزبور که دعوت به توحید و نفی شرک و انذار مشرکان از عذاب‌های آسمانی پروردگار است، مکالمه خداوند با آسمان و زمین را که می‌فرماید؛ «آنگاه آهنگ آفرینش

۱. ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ (مؤمنون:۱۴).

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾ (حج:۵).

۳. ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ. ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ (سجده:۷).

۴. ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (سجده:۴ـ۵).

۵. ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (فصلت:۱۱ـ۱۲).

آسمان کرد، درحالی‌که به‌صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم (فصلت:۱۱)، نمادی از اطاعت و فرمانبرداری انسان‌ها دانسته و اصل را ارائه گزارش‌های علمی از خلقت آسمان‌ها در شش روز و ارتباط علمی آب و بخار با پیدایش را برجسته نموده است (بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۸۱). این در حالی است که با این تأویل، تأکید قرآن کریم بر غرض از خلقت که همانا اطاعت همه انواع مخلوقات از خداوند عالمیان است، نادیده انگاشته شده است.

۳ـ۴ـ۴. غفلت از نظام معنایی متناسب با فضای نزول

در چهارچوب هرمنوتیک قرآنی، معنا امری برساخته از سلایق مفسر نیست؛ بلکه در نسبت میان متن، بافت تاریخی و نظام معنایی متناسب با فضای نزول قرآن شکل می‌گیرد. حال آنکه به نظر می‌رسد بوکای از این نسبت‌های چندلایه غفلت کرده و باتکیه بر شباهت‌های ظاهری میان برخی آیات و یافته‌های علمی مدرن، مستقیماً به تطبیق پرداخته است؛ غافل از آنکه مفاهیم علمی در بستر پارادایم‌های متغیر تاریخی معنا می‌یابند و روشن‌سازی ساختار پیش‌ساخت فهم ضرورت دارد (ر.ک:گروندن، ۱۳۹۳، ص۱۱ و ۴۳). لذا تحمیل مفاهیم بیرونی، آن‌گونه که در روش بوکای مشاهده می‌شود، می‌تواند به عدول از مراد متن بیانجامد.

برای مثال، بوکای در بحث آفرینش، با عنایت به آیات ۹ تا ۱۲ سوره مبارکه فصلت، آیات قرآن را در سطح ارائه اخبار علمی از وقایع زمینی و آسمانی برای مخاطبانش تنزل داده است (ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۸۰ـ۱۸۱). وی از عبارت «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» و «قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا» برای تطبیق با نظریه شکل‌گیری زمین در دو مرحله استفاده کرده؛ درحالی‌که سوره فصلت، سوره‌ای مکی و هدف آیات، اثبات یگانگی خالق یکتا و نهی از شرک ورزیدن بوده است، نه ارائه یک نظریه زمین‌شناختی به مخاطبانش که در آن زمان مشرکان قریش بودند. شأن نزول این آیات، مؤید این موضوع است. گفته شده است که آیات مزبور در پاسخ به انکار مشرکان مکه است که می‌گفتند اگر خداوند خالق است، چرا به پیامبر وحی نمی‌فرستد؟ پاسخ قرآن این است که خدایی که زمین و آسمان را در شش روز آفرید، قادر بر همه چیز است (ر.ک:طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۹، ص۲۱۹ و ج۱۰، ص۱۵۰)

درواقع بوکای متأثر از حیرت‌زدگی خود از اینکه در زمان نزول این آیات در قرن هفتم میلادی، هیچ‌کس از نظریه پوسته‌های زمین‌ساختی اطلاعی نداشته، در تطبیق مستقیم این آیه با یک نظریه علمی مدرن، بدون توجه به فضای نزول و مراد اصلی آیه، به‌نوعی معانی بیرونی را بر متن تحمیل کرده است (ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۸۱).

۴ـ۴ـ۴.مواجهه گزینشی با آیات

صرف‌نظر از اینکه برخی در علوم موردنیاز در تفسیر قرآن، میان علوم مختلف تمایز قائل شده و حتی از آنها با عنوان ابزارهای مشروع فهم قرآن (مانند صرف و نحو، لغت، قرائت و امثال آن) و ابزارهای نامشروع (مانند هیئت و نجوم، فلسفه و سایر علوم بیگانه) یاد کرده‌اند، به باور عموم محققان مسلمان، علوم بیگانه نمی‌توانند نقش زیادی داشته باشند لذا در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند (ر.ک:الاوسی، ۱۳۸۱، ص۲۵۹ـ۲۶۰).

بوکای علم تجربی جدید را به‌عنوان ابزار اصلی برای فهم قرآن به کار گرفته و لذا گرفتار آسیب‌های آن شده است. دخالت دادن کامل این علوم در فهم قرآن، غیر از اینکه به تقدس و مهابت قرآن آسیب می‌زند، محقق را ناگزیر از برخورد گزینشی با آیات می‌سازد. برای نمونه، وی از میان آیات مرتبط با خلقت انسان، فقط آنهایی را برگزیده که با علم مدرن همخوانی دارند و از آیات پیچیده و نیازمند تفسیر و تأویل، عبور کرده است. وی باتکیه بر آیاتی مانند آیه ۳۷ سوره قیامت و آیه ۱۳ سوره مؤمنون، مراحل جنین‌شناسی (علقه، مضغه) را توضیح داده و با مطابقت دادن آنها با جنین‌شناسی مدرن، وحیانیت قرآن را نتیجه گرفته است (بوکای، ۱۳۹۸، ص۲۵۴)؛ حال آنکه از آیاتی که خلقت انسان را به‌صورت مستقیم از خاک یا گل بیان می‌کنند و تطبیق آنها با علم مدرن، به‌ویژه نظریه غربی تکامل را دشوار می‌سازد، صرف‌نظر کرده است (ر.ک:آل‌عمران:۵۲).[۱] همچنان‌که وی در برابر آیه خلقت انسان از گل خشکیده سفال[۲] سکوت نموده و خود را درگیر فهم آن نکرده است.

آیه ۱۱ سوره مبارکه اعراف، در زمینه خلقت آدم و سجده ملائکه بر او[۳] نیز ازجمله داده‌های

۱. ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (آل عمران:۵۲).
۲. ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ (الرحمن:۱۴).
۳. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ (اعراف:۱۱).

قرآنی است که با خوانش صرفاً علمی بوکای در تعارض قرار گرفته و بوکای از کنار آن عبور کرده است. درواقع بوکای با فاصله گرفتن از راه میانه و افراط در حاکم ساختن اصطلاحات علمی بر قرآن، مرتکب همان خطایی شده است که عموم محققان مسلمان به آن هشدار داده‌اند. وی علم تجربی مدرن را به‌عنوان ابزاری برای فهم قرآن به کار گرفته است؛ درحالی‌که برخی همچون الاوسی معتقدند اگرچه نباید از اشاره‌های علمی قرآن کریم غفلت کرد، ولی برای حفظ تقدس و مهابت قرآن، پرهیز از داخل کردن مسائل علمی در تفسیر قرآن و افراط در حاکم ساختن اصطلاحات علمی بر آن ضروری است (ر.ک:الاوسی، ۱۳۸۱، ص۲۶۰).

افراط بوکای در علم‌گرایی قرآن و قرار دادن علم به‌عنوان معیار سنجش وحی تا جایی پیش می‌رود که در عمل، علم تجربی را در مرتبه‌ای هم‌سطح و هم‌وزن با وحی قرار داده است. درحقیقت بوکای یافته‌های علمی زمان خود را به‌عنوان «داده‌های قطعی» فرض کرده و اعجاز علمی قرآن را بر مبنای انطباق آنها با این داده‌ها اثبات نموده است (برای نمونه، ر.ک:بوکای، ۱۳۹۸، ص۲۵۱ و ۳۱۵).

درمجموع، مبانی روش‌شناختی هرمنوتیکی بوکای نشان داد که روش او با اصول معتبر تفسیری، شامل تفسیر قرآن به قرآن، توجه به سیاق و شأن نزول و پرهیز از دخالت علوم بیگانه، در تضاد است. روش او که بر تطبیق مستقیم یافته‌های علمی با آیات پراکنده از سراسر قرآن استوار است، از منظر اندیشمندانی همچون طباطبایی، جوادی آملی، شاطبی و الاوسی، قابل دفاع نیست. بوکای به‌جای آنکه قرآن را با خود قرآن تفسیر کند، آن را با علم تجربی مدرن تفسیر می‌کند و بدین‌ترتیب از اصول هرمنوتیکی معتبر فاصله می‌گیرد. این نتیجه‌گیری صرفاً حاصل بررسی محتوایی نیست؛ بلکه بر مبنای نوعی شیوهٔ خوانش متن، تلقی خاصی از علم و الگویی معین از تطبیق داده‌های علمی با آیات شکل گرفته است.

۵ـ۴ـ۴.استاندارد دوگانه بوکای در مقایسه کتاب‌های مقدس

از منظر الهیات اسلامی، عهدین کتاب‌های محرف هستند و اساساً نمی‌توانند ازنظر وحیانیت مورد سنجش قرار گیرند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج۱، ص۸۶). حال آنکه بوکای، با نادیده گرفتن اعتقاد مسلمانان

به تحریف‌ناپذیری قرآن، عهدین و قرآن را با یک معیار سنجیده است؛ گویی همه آنها ازنظر اصالت و تحریف در یک سطح قرار دارند. بوکای با قرار دادن قرآن و عهدین در کنار هم و سنجش هر دو با یک معیار متغیر و ناپایدار (علم)، عملاً اعتقاد مسلمانان به صیانت ابدی قرآن و محرف بودن عهدین را نادیده گرفته است. بااین‌همه، الگوی بوکای در مقایسهٔ قرآن، تورات و انجیل با یافته‌های علوم جدید، که عنوان کتاب مشهور بوکای نیز قرار گرفته است، متفاوت بوده و یک استاندارد دوگانه نامتقارن به دست داده است؛ اگرچه از آن به نفع وحیانی بودن قرآن کریم و تحریف بشری عهدین نتیجه گرفته است (بوکای، ۱۳۹۸، ص۱۷ـ۱۸)، لکن روش او با نقدهای جدی روبه‌روست:

الف) بوکای عهدین را به دلیل ناسازگاری با علم جدید، فاقد اعتبار، اسطوره‌ای، تخیلی و خرافی توصیف کرده و دخالت بشر در آن را نتیجه گرفته است، اما در برابر تعارض‌های ظاهری علم جدید با داده‌های قرآنی، مانند زیستگاه آدم و حوا در بهشت و هبوط آنها به یک نقطه جغرافیایی از زمین (بقره:۳۶ـ۳۷)، یا سکوت کرده است، یا با بیان اینکه احتمالاً حقایق آنها در آینده توسط علم کشف خواهد شد، این تعارض را توجیه نموده است (بوکای، ۱۳۹۸، ص۲۵۱).

ب) اگرچه بوکای اذعان داشته است که بدون هیچ پیش‌داوری و با واقع‌بینی تام، وحیانیت قرآنی را جست‌وجو کرده، ولی دیدگاه منفی وی نسبت به کتب مقدس یهودی و مسیحی در کتاب او مشهود است. وی تصریح کرده است که وقتی از داده‌های علمی قرآن صحبت می‌شود، مقصود چیزی است که به طور قطع به ثبوت رسیده باشد. پس نظرهایی که زمانی برای تفهیم پدیده‌ای مفید بوده، اما بعداً لغو و نظرات دیگری جانشین آن شده که با بسط دانش سازگارترند، در مقصود ما قرار ندارند (همان، ص۱۶). پرواضح است که این معیار باید برای ارزیابی همه کتب مقدس صادق باشد، اما بوکای آن را برای قرآن پذیرفته و برای عهدین در نظر نگرفته است.

ج) تناقض در کاربست معیار علم، استاندارد دوگانه بوکای را نشان می‌دهد. وی در مواجهه با عهدین، از همان آغاز، علم را به‌عنوان ابزار ابطال به کار گرفته و تنها به دنبال روایت‌های ناسازگار با دانش مدرن تفحص کرده است (همان، ص۴۵ـ۵۰)، اما در مواجهه با قرآن، در پیش‌فرض، علم را ابزار تأیید و کشف معانی پنهان تلقی نموده و به دنبال اثبات هماهنگی قرآن با علم و نشان دادن اصالت آن واکاوی کرده است (همان، ص۲۱۰ـ۲۲۰).

دو فصلنامه علمی تخصصی، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۵

این نامتقارنی، ریشه در پیش‌فرض‌های الهیاتی بوکای دارد و از منظر روش‌شناختی، به مقایسه‌ای فاقد بی‌طرفی علمی انجامیده است. اگر علم به دلیل تحول‌پذیری ذاتی خود نمی‌تواند مرجع نهایی سنجش باشد، آنگاه نه می‌توان با علم، عهدین را ابطال کرد و نه می‌توان با علم، قرآن را تأیید نمود. بوکای در ظاهر از یک معیار واحد (علم) برای سنجش دوگانه دو متن استفاده می‌کند، اما در عمل، نحوه اعمال این معیار یکسان نیست.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با واکاوی مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دیدگاه موریس بوکای در کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، به این دستاورد رسید که رویکرد تطبیقی وی علی‌رغم کارکرد ایجابی اولیه در دفاع از ساحت وحیانی قرآن کریم و بازتاب گسترده در گفتمان «اعجاز علمی»، با چالش‌ها و آسیب‌های جدی معرفتی و هرمنوتیکی روبه‌روست. این آسیب‌ها را می‌توان در سه سطح طبقه‌بندی و جمع‌بندی کرد:

الف) در سطح معرفت‌شناختی و تعریف نسبت علم و دین: بوکای با خلط میان «علم تجربی» (به مثابه معرفتی سیال، ابطال‌پذیر و مبتنی بر پارادایم‌های متغیر) و «عقل» (به‌عنوان منبعی معرفتی و پایدار در الهیات اسلامی)، علم تجربی جدید را در جایگاه معیار نهایی سنجش اصالت متون وحیانی قرار داده است. این جایگزینی سبب شده که وی از ماهیت پویای نظریه‌های علمی غفلت ورزد و با گره زدن گزاره‌های جاودان قرآنی به یافته‌های متغیر حسی، ناخواسته متن وحی را در معرض ابطال‌پذیری و بازنگری‌های آینده قرار دهد. حال آنکه در سنت اسلامی، کارکرد اصلی قرآن، نه ارائه قواعد علمی، بلکه هدایتگری و دلالت بر نشانه‌های الهی است.

ب) در سطح روش‌شناختی و هرمنوتیک تفسیری: الگوی خوانش بوکای، اصول بنیادین فهم متن را نادیده می‌گیرد. وی با عدول از روش اصیل «تفسیر قرآن به قرآن»، به تطبیق شتاب‌زده آیات با داده‌های بیرونی دست می‌زند. همچنین با گردآوری آیات پراکنده و خارج کردن آنها از «سیاق کلامی»، «بافت تاریخی» و «نظام معنایی متناسب با فضای نزول»، به‌نوعی تفسیر به رأی و تحمیل علم بر قرآن دچار می‌شود. این مواجهه گزینشی به‌وضوح در نادیده گرفتن آیاتی که با نظریه‌های علمی مدرن (همچون تکامل) به‌سختی همخوان می‌شوند و عبور بدون تفسیر از آنها، نمایان است.

ج) کاربست استاندارد دوگانه در مطالعه تطبیقی: نقد بنیادین دیگر بر روش بوکای، عدم بی‌طرفی روش‌شناختی در مواجهه با عهدین و قرآن است. وی تعارض عهدین با دستاوردهای علمی را دلیل قاطع بر بشری بودن و تحریف آنها می‌داند، اما در مواجهه با تعارض‌های مشابه در متن قرآن، با سکوت یا احاله حقیقت به آینده، به توجیه معرفت‌شناختی روی می‌آورد. این نامتقارنی روش‌شناختی، نشان‌دهنده آن است که علم تجربی در الگوی بوکای، نه یک داور بی‌طرف، بلکه ابزاری گزینشی برای ابطال عهدین و تأیید پیشینی قرآن است.

درنهایت، هرچند تلاش‌های بوکای در نمایاندن عاری بودن قرآن از خطاهای فاحش علمی موجود در متون تحریف‌شده پیشین ارزشمند است، اما روش‌شناسی تطبیقی او به دلیل ضعف‌های هرمنوتیکی و علم‌گرایی افراطی، فاقد انسجام و اعتبار لازم برای دفاع ساختاری از اعجاز علمی قرآن است. ازاین‌رو، تفسیر آیات ناظر به طبیعت، نیازمند اتکا به روش‌های اجتهادی پایدار، رعایت سیاق و فضای نزول، و پرهیز از تطبیق شتاب‌زده وحی با نظریه‌های ناپایدار تجربی است.

فهرست منابع

قرآن کریم

الف) فارسی

۱. استانارد، راسل (۱۳۸۱ش)، چشم‌انداز خداباوری در قرن بیست و یکم، ترجمه: بتول نجفی، تهران: دانشگاه صنعتی شریف، مؤسسه انتشارات علمی.

۲. الاوسی، علی رمضان (۱۳۸۱ش)، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه: سیدحسین میر جلالی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

۳. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۸ش)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه: احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴. بوکای، موریس (۱۳۹۸ش)، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه: ذبیح‌الله دبیر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۵. پالمر، ریچارد (۱۳۸۷ش)، علم هرمنوتیک، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.

۶. جعفری، اسمر و اعرابی، غلامحسین (۱۳۹۴ش)، «بررسی مکتب تفسیر علمی از دیدگاه مفسران»، دوفصلنامه علمی تخصصی دانشگاه قم، ش۱، ص۹۵_۱۱۶.

۷. جفرسته، فهیمه و دیگران (۱۴۰۱ش)، «بررسی تطبیقی انسجام در نظام معنایی قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی و ایزوتسو»، نوآوری‌های تفسیری، ش۱، ص۱۷_۳۴.

۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ش)، سرچشمه اندیشه. قم: مرکز نشر اسراء.

۹. ـــــــــ (۱۳۹۰ش)، گزیده‌ای از منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: دفتر نشر معارف.

۱۰. ـــــــــ (۱۴۰۴ش)، قرآن در قرآن، تحقیق و تنظیم: محمد محرابی، قم: اسراء.

۱۱. چالمرز، آلن اف (۱۳۸۷ش)، چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه: سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.

۱۲. رامیار، محمود (۱۳۹۸ش)، تاریخ قرآن، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۱۳. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۱ش)، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه.

۱۴. ـــــــــ (۱۳۹۰ش)، تعامل قرآن و علوم، قم: انتشارات آثار دانشوران.

۱۵. رضی بهابادی، بی‌بی‌سادات و اسدی، هاجر (۱۳۹۶ش)، «بررسی تطبیقی دیدگاه قرآن و نظریه باستان‌شناسی موریس بوکای درباره نجات بدن فرعون»، قرآن و علم، ش۲۰، بهار و تابستان، ص۱۲۳_۱۴۳.

۱۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۱ش)، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۱۷. شبستری، محمد (۱۳۷۷ش)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران: طرح نو.

۱۸. کوهن، تامس (۱۳۹۰ش)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه: سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.

۱۹. گروندن، ژان (۱۳۹۳ش)، هرمنوتیک، ترجمه: محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.

۲۰. گلشنی، مهدی (۱۳۷۵ش)، قرآن و علوم طبیعت، تهران: نشر مطهر.
۲۱. مرتضوی، نسیم سادات (۱۳۹۹ش)، «بررسی تطبیقی تفسیر علمی آیات از دیدگاه علامه طباطبایی و موریس بوکای»، قرآن و علم، دوره ۱۴، ش۲۷، اسفند، ص۲۰۵ـ۲۳۰.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲ش)، رابطه علم و دین، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۳. نوری، رحمت‌الله (۱۳۹۶ش)، «بررسی آراء تفسیر علمی موریس بوکای و مهدی بازرگان»، ارائه شده در اولین کنگره ملی قرآن و علوم انسانی.
۲۴. نیچه، فریدریش و دیگران (۱۳۷۹ش)، هرمنوتیک مدرن گزینه جستارها، ترجمه: بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر مرکز.
۲۵. نیک، ذکیر (۱۳۹۱ش)، قرآن و علوم جدید، ترجمه: سیدرضا بلاغت، قم: انتشارات دانشکده اصول‌الدین.
۲۶. واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۹ش)، هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه: مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.

ب) عربی

۱. ابوزید، نصر حامد (۱۹۹۴م)، نقد الخطاب الدینی، القاهره: سینا للنشر.
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴ش)، تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.